

متن پرسش

با عرض سلام: بنظر حضرتعالی درین شعر توانستم مفاهیم عمیق عرفانی را به خوبی بگنجانم و در تداوم مسیر شاعری برای حقیر چه توصیه ای دارید. در شبی محشر که بر عرش سما بنشسته خال مه تمام چپ نظر در ماه اندازم مگر بوی تو آید بر مشام او فکنده زان سوی عالم نگاهی با تمرکز روی ماه از توجه های کانونی خجل شد ماه در خسفی مدام در مقمر آینه است او در تماشای غباری از خیال در کفش من انغماس هست بینم در بحار انهدام آن تلاقی نظر بر مه ز شرق و غرب هستی امنیه می نهد در جان که شاهین کاش باشد در توازن مستدام چشم ممتد باز ما شد باعث کوری و عقل از سرپیرید شد سترون لکه زرد جسم ما در این شب تار ظلام طاقت مه جفت گشت و شد دو شق از صولت تیر نگاه چشم های لوچ بیند قامت سیفوز او را در قوام مژه ای باشد که آید در نظر همچون هلال ماه نو یا که نقطه ی کور باشد هستی و آن عبهرش سازد تمام غرق رویا بود پروانه وزان خلسه وجود او وزان پرکشید از پپله ی خاص وجود تنگ چشم از قتل عام بانگ مه بانگ از ازل با هارمونی خموشی شد رها سلفز این ماه در راه ابد می ماند آخر ناتمام

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اصل قضیه البته که حرف درستی است. ولی بنده نسبت به ظرایف شعری صاحب نظر نیستم بخصوص که تا آنجا که ممکن است باید شعر، اصالت فارسی بودن خود را داشته باشد. به همین جهت به جای واژه هارمونی باید واژه دیگری به کار رود. موفق باشید